

نگاهی به نسبت دین و حکومت در ایران

(قبل از اسلام)

حبیب‌زمانی محبوب
کارشناس ارشد تاریخ

چکیده

دین و حکومت در ایران باستان، جایگاه بسیار ارزشمندی داشته‌اند. از این رو تفکر و تأمل در ساختار تعامل بین این دو نهاد، دارای اهمیتی ویژه است. پیش از ورود دین مبین اسلام به ایران، این سرزمین جایگاه بسیاری از سنت‌های دینی و آداب و رسوم مذهبی بوده است که با شکل‌گیری طبقه مغان - به عنوان متولیان امور دینی جامعه - نظم و نسقی خاص داشته و تمام حوزه‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه را در می‌گرفته است. دین و دستگاه مذهبی جامعه، با تولیداتی مانند انسجام اجتماعی، کنترل درونی و مشروعیت‌بخشی، نیازهای حکومت و نهادهای سیاسی را برطرف می‌کرد و در مقابل نیاز خود به اقتدار و حمایت‌های مالی و... را به پناه دستگاه حاکمه برآورده می‌ساخت. این نوشتار بر آن است تا مسئله فراق و فراغ دیانت از سیاست و میزان و دلایل تعامل میان دستگاه مذهبی و دستگاه حاکمه را در هر دوره‌ای از ایران پیش از اسلام بررسی نماید.

کلیدواژگان: دین، حکومت، سیاست، پادشاهان، روحانیون، دین زرتشتی، ایران باستان.

مقدمه

از میان مسائلی که در عصر ایران باستان^۱ قابل بحث است و هنوز در باره آن خلأ خاصی احساس می‌شود، مسئله ارتباط دین و حکومت و بررسی ابعاد و جوانب آن است. واقعیت این است که درباره این موضوع، تحقیق و پژوهش برجسته‌ای که به روشنی این مسئله را بررسی

کرده باشد، تدوین نگاشته است. عمده منابع و مآخذی هم که راجع به ایران باستان نوشته شده‌اند، اهتمام خود را صرف تبیین اوضاع دینی آن دوران نموده و از مناسبات میان دین و سازمانهای دینی با حکومتها کمتر سخن رانده‌اند و قلمرو آن را به طور واضح مشخص نکرده‌اند.

بررسی این موضوع، علاوه بر آنکه بینش و آگاهی ما را نسبت به وضعیت دینی و اعتقادات رایج مذهبی آن دوره افزایش می‌دهد، دریچه‌ نوینی از اندیشه‌های سیاسی و مذهبی ایرانیان باستان را به روی ما خواهد گشود.

بحث در باره قلمرو دین و رابطه آن با سیاست و حکومت از جنبه‌های گوناگون قابل طرح است و لذا بایستی پیش از هر چیز نظریه‌های موجود در این زمینه مورد قرار گیرند. در مورد رابطه دین و حکومت، در مجموع، سه دیدگاه کلی مطرح می‌باشد:^۲

۱. نظریه تضاد

پیروان این نظریه، معتقدند که نه تنها هیچ سنخیتی بین دین و سیاست وجود ندارد، بلکه این دو مقوله در تضاد و تباین با هم هستند؛ زیرا اهتمام دین بر رستگاری اخروی و تلاش سیاست بر بهروزی دنیاست. بر این اساس همان‌گونه که دنیا و آخرت متضاد و متباین هستند و هرگز جمع آن دو ممکن نیست، بین دین و سیاست هم تباین و فاصله وجود دارد.

۲. نظریه سکولاریسم

بر اساس این نظریه، گرچه دیانت با حکومت و سیاست در تضاد نیستند، لکن تلازمی هم بین آنها وجود ندارد و هر کدام قلمرو و حوزه مستقل و مخصوص به خود دارند. مادامی که در قلمرو یکدیگر دخالت نکنند، تزاممی با هم نداشته، می‌توانند در کنار هم وجود داشته باشند. تنها تداخل، و خروج از قلمرو خویش و ورود به قلمرو دیگری است که موجب تضاد می‌شود. به عبارت دیگر دین و حکومت ذاتاً با هم تضاد ندارند و مقابل هم نیستند؛ لکن تلازم و متداخل هم نیز نمی‌باشند؛ بلکه در کنار هم بوده و نسبت بین آنها عموم و خصوص من وجه است.

۳. نظریه تلازم و عینیت

بر اساس این نظریه، دین به عنوان مجموعه‌ای کامل، پاسخگوی همه نیازهای زندگی بشری است و به تمام مسائل اجتماعی، سیاسی و نظام حکومتی توجه دارد. در این نگرش، رابطه دین و سیاست، رابطه کل و جزء است. در واقع، این نظریه قائل به عدم تفکیک دین از سیاست می‌باشد.

حال با توجه به نظریات مطرح شده، ضمن تبیین اوضاع مذهبی حکومت‌های ایران باستان، به تعامل و ارتباط میان دستگاه مذهبی و دستگاه حاکمه در هر دوره‌ای نیز اشاره می‌شود.

ایرانیان آریایی

خاستگاه جامعه ایرانی به زمان آریایی‌ها بازمی‌گردد و تاریخ ایران با مهاجرت اقوام آریایی به این سرزمین و تشکیل حکومت ماد (۷۰۱-۵۵۰ ق.م)، از شکل اساطیری خارج می‌شود.^۳ این پژوهش، با گذر از عصر اساطیری تاریخ این سرزمین، به تبیین اوضاع مذهبی ایرانیان پس از مهاجرت آریایی‌ها می‌پردازد.

نخستین اشاره‌ها دربارهٔ اقوام آریایی مشرق زمین در منابع آسوری دیده می‌شود.^۴ هنوز حدود و محل سکونت اولیهٔ آنها و همچنین تاریخ مهاجرتشان به‌وضوح معلوم نگشته است. عمدهٔ محققان، نخستین موطن اقوام آریایی را در غرب کوه‌های اورال و در نواحی شمال دریای سیاه تا شمال قفقاز می‌دانند و بر این عقیده‌اند که آریایی‌ها از آن منطقه به صورت قبیله‌ای و در چندین مرحله به سرزمین‌های ایران، هندوستان و سایر نقاط اروپا مهاجرت کرده‌اند.^۵ با ورود قبایل آریایی به ایران، تمام مظاهر زندگی مردمان این دیار دگرگون شد و آریایی‌ها با اختلاط قومی و فرهنگی با ساکنان پیشین، فرهنگ و تمدن آنان را در خود مستحیل ساختند. از بین اقوام آریا، سه قوم بزرگ ماد، پارس و پارت که به ترتیب در باختر،^۶ جنوب باختر و خراسان ساکن شدند، توانستند حکومت‌های قدرتمندی در این سرزمین تشکیل دهند.

مبانی اعتقادی آریایی‌ها

قبایل آریایی، ابتدا در زمینهٔ اعتقادات مذهبی دارای پیوندهای فکری یکسانی بودند. مدت‌ها مذهب آریایی‌های ایران و هند همخوانی داشته و قرائن و شواهد بسیار این مسئله را تأیید می‌کند.^۷

آریایی‌ها نیز مانند بسیاری از قبایل بیابانگرد، آیینها و تشکیلات مذهبی مشخصی همراه نداشتند.^۸ عقاید مذهبی آنان بسیار ساده و بی‌آلایش بود. همهٔ قوای طبیعی که به زندگانی آنها رونق می‌بخشید، مورد ستایش و پرستش بودند. آریایی‌ها در کنار توجه و احترام به قوای نیک و سودمند، به موجودات زیان‌بخش نیز در طبیعت معتقد بودند که مظاهر آنها تاریکی و قطعی بود و آریاییان آنها را به شکل اهریمنان و ارواح مضر در نظر خود ترسیم می‌کردند.^۹

نکته‌ای که بسیار قابل توجه است آنکه آریاییها به سرعت ترقی نموده و به درجه پرستش خدای یگانه نزدیک شدند. آنان از میان خدایان متعدّد به یک خدای بزرگتر - که به احتمال قوی اهورا مزدا بوده است - توجهی خاص مبذول می‌داشتند.^{۱۰} عاملی که ایرانیان را به عنوان نخستین قوم یکتاپرست در تاریخ معرفی نموده و روح یگانه پرستی را در آنها زنده کرده است، بدون شک تعالیم دین زرتشتی بوده است؛ زیرا طبق کتاب اوستا، بت پرستی بسیار مذموم شمرده می‌شد.^{۱۱} هرودوت به صراحت بیان می‌کند که ایرانیان برخلاف سایر ملتها بر طبق روح آیین باستانی خویش از بت پرستی گریزان بودند و به آن به دیده پست می‌نگریستند.^{۱۲}

پیش از آنکه به اعتقادات مذهبی دوره ماد بپردازیم، لازم است تا به جایگاه و دیدگاه مذهبی پادشاهان عصر باستان اشاره‌ای مختصر داشته باشیم. ایرانیان، سرزمین ایران را مکانی متبرک و برگزیده خدایان خویش می‌پنداشتند و برای آن یک نوع تقدس قائل بودند.^{۱۳} به اعتقاد آنها پادشاهان نیز به عنوان حافظان و نگاهبانان این سرزمین مقامی والا و مقدس داشتند.

تقدس مقام شاهنشاهی مبتنی بر نظریه خاستگاه الهی بود^{۱۴} که در امپراتوریهای عصر باستان رواج داشت و در آن فرمانروایان، نمایان و نمایندگان خداوند، و حکومت آنها مظهر سلطنت آسمانی و پرتو آن قلمداد می‌شد. بر همین اساس ستایش و بزرگداشت پادشاهان، در حقیقت ستایش اراده حق و مشیت الهی و سرپیچی از اوامر آنان بی‌حرمتی به خدایان و یک گناه نابخشودنی تلقی می‌گشت.^{۱۵} البته این ستایش و اطاعت، کورکورانه نبوده و تنها پادشاهانی که صفات اخلاقی ایده‌آل داشتند، سزاوار و شایسته آن بودند.^{۱۶} براساس این نظریه، اطاعت از پادشاه لایق به این دلیل واجب و ضروری بود که او صرف نظر از ویژگی‌های مختلف از یک خصیصه مهم به نام «فرّه ایزدی» برخوردار بود و این همان چیزی بود که به حکومت پادشاهان مشروعیت می‌بخشید.^{۱۷}

در هر صورت وفاداری به پادشاه و فرمانبرداری از او و محبت به وی از وظایف مذهبی بوده است که در اوستا بارها خاطر نشان گردیده است.^{۱۸} «گذشته از آنچه در اوستا مندرج است، در روایات و ادعیه زرتشتیان نیز مکرر به اطاعت و خدمت شهریار اشاره شده است؛ چنانکه از قدیم تاکنون زرتشتیان در ادعیه روزانه خود به شاه دادگر دعا می‌نمایند. روز تولد شاه در ایران باستان، یکی از اعیاد بزرگ ملی شمرده می‌شده است.»^{۱۹}

براین اساس، مقام پادشاهی نزد ایرانیان عصر باستان موهبتی الهی بود که از راه توجه به امور دینی و خدمت به خلق حفظ می‌شد. پادشاهان نیز که براساس دیدگاه مذهبی عموم جامعه از

چنین شأن و شوکتی بهره‌مند بودند، خود را فرستاده و حمایت شده از جانب خدایان و مجریان اوامر آنان معرفی نموده^{۲۰} و همواره در حفظ و تقویت معتقدات مذهبی جامعه کوشا بودند. چرا که آنها می‌دانستند قدرت وقتی مؤثر است که مشروعیت داشته باشد.^{۲۱}

پادشاهان و ظایف مذهبی خاصی را متعهد بودند. آنها می‌بایستی در حفظ و نشر دین استوار بوده و از تمام قدرت خویش در این زمینه استفاده می‌کردند. شرکت در جشنهای مذهبی - که برخی از آنها امروزه جزء اعیاد ملی ماست - جزء وظایف پادشاهان محسوب می‌شده است. این جشنها در قالب مراسم و تشریفات مذهبی خاص و با حضور پادشاه انجام می‌شد. هرچند تلقی باستانی از حق الهی، نقش مهمی در حکومت دینی و استواری پایه‌های قدرت سیاسی امپراتوران ایران باستان داشت، ولی در بطن خود موجبات تضعیف نقش سیاسی روحانیون را فراهم آورد.

اولین حکومت تاریخی ایران و اعتقادات آن عصر

مادها در سال ۷۰۱ ق.م اولین سلسله تاریخی را در ایران زمین بنیان نهادند. راجع به مذهب مادها اطلاعات دقیقی در دست نیست؛ چراکه نه سنگ نبشته‌ای از آنها تاکنون یافت شده و نه گزارشهای مکتوبی از یونانیان به دست آمده است. اطلاعات محدودی درباره مغان^{۲۲} و آیین آنهاست که هرودوت نقل کرده است.^{۲۳}

به گمان قریب به یقین، مذهب مادها با مذهب آریاهای نخستین تفاوت خاصی نداشته و بر همان مبانی اعتقادی آنها استوار بوده است. آنها به یک عده وجودهای خیر و شر معتقد بودند و قوا و مظاهر سودمند طبیعت را به عنوان خدایان و موجودات مقدس مورد ستایش و پرستش قرار می‌دادند.

نکته قابل توجه در زمینه ایدئولوژی جامعه ماد، اقتباس آنان از آیینها و معتقدات اقوام و ملل همجوار به خصوص آشوریا و بابلی هاست؛ کاوشهای اخیر باستان‌شناسان نیز این مطلب را تأیید می‌کند.^{۲۴} مذهب مادها در نتیجه همجواری با این ملل قدیمی به سحر و جادو و این‌گونه امور آغشته گردید.

در مورد اینکه مادها به دین زرتشتی گرویده بودند یا نه، هیچ مدرکی در دست نیست که پیروی آنان را از کیش زرتشت تأیید نماید؛ لیکن هیچ دلیلی هم وجود ندارد که آنها را معتقد به دین زرتشتی ندانیم. مادها بدون شک با دین زرتشتی آشنا بوده و کم و بیش نیز آن را پذیرفته

بودند. البته باید دانست: دینی که زرتشت در این عصر بر اشاعه آن مبادرت ورزید، دینی نوین و تازه نبود. در واقع دین زرتشتی، اصلاح و تجدّد آیین سابق ایرانیان بود؛ آیینی پاک و مبرا از اوهام، خرافات و جادوگری که در حقیقت آن را می‌توان چکیده عقاید نیاکان دانست.^{۲۵}

کمیاب منابع و شواهد و قرائن تبیین صحیح رابطه نهادهای مذهبی با دولتمردان حکومت ماد را بسیار دشوار و حتی غیر ممکن ساخته است. چنین استنباط می‌شود که بخش عظیمی از اقدامات و اصلاحات دیاکو (۷۰۱-۶۵۵ ق.م) در برقراری آداب و رسوم خاص برای مقام پادشاهی ریشه‌های مذهبی داشته است. نوشته‌های هرودوت نیز از نفوذ مذهبی و اجتماعی مغان حکایت دارد.^{۲۶}

اوضاع مذهبی عصر هخامنشی

بدون شک به لحاظ سیاسی، ایران عصر هخامنشی (۵۵۹-۳۳۰ ق.م) را بایستی قدرتمندترین سلسله تاریخی ایران زمین قلمداد نمود؛ چون هیچ سلسله‌ای در تاریخ ایران نتوانست به وسعت و عظمت این امپراتوری دست یابد.^{۲۷}

از این دوره سنگ نبشته‌ها و کتیبه‌های بسیاری باقی مانده است که اطلاعات تاریخی ارزشمندی ارائه داده‌اند و درباره مسایل دینی نیز اشاره‌هایی داشته‌اند؛ لیکن باز آگاهی‌ها ناکافی است و در مبحث دین عصر هخامنشی، هنوز مجهولات و نکات تاریک فراوان وجود دارد.^{۲۸}

آنچه مشخص است، شاهنشاهان هخامنشی به خداوند و باری و تأیید او اعتقاد صریح داشتند. سکه‌های بر جای مانده از آن دوره، نمایانگر این مطلب است که پادشاهان در برابر آتش مقدس در حال نیایش ایستاده‌اند.^{۲۹} سنگ‌نبشته‌های موجود در تخت جمشید و نقش

رستم نیز از پابندی و ارادت پادشاهان این سلسله به خدایان و باورهای مذهبی جامعه حکایت دارد.^{۳۰} داریوش (۵۲۱-۴۸۶ ق.م) در کتیبه معروف خود در بیستون، حکومت خویش بر ممالک پهناور و تمام پیروزیهایش را نتیجه اراده خدای بزرگ - اهورا مزدا - دانسته است.^{۳۱}

در ایران عصر هخامنشی، یک مذهبی رسمی که دستگاه حاکمه برای ترویج آن تلاش نماید، وجود نداشت. در واقع گستردگی بی‌کران قلمرو شاهنشاهی و تعدد و تنوع قومها، زبانها و فرهنگها مانع وحدت آیینی دوره هخامنشی می‌گشت.

از گفته‌های هرودوت برمی‌آید که ستایش مظاهر طبیعت به خصوص مهرپرستی^{۳۲} در بین عامه متداول بوده است.^{۳۳} در اینکه آیا دین زرتشت در عصر هخامنشیان بین عامه اشاعه داشته و به

عنوان دین رسمی در مملکت ایران استقرار یافته، شک و تردید است. مدارک موجود در این زمینه نیز ناستوار و متناقض است و به هیچ وجه نمی‌توان به صراحت اظهار نظر نمود.^{۳۴} سرچشمه بسیاری از سخنان داریوش در کتیبه‌هایش برگرفته از تعالیم زرتشتی و مطابق با مبانی اخلاقی این آیین بوده است. احتمال داده می‌شود شدت عمل خشایارشا (۴۸۶ - ۴۶۵ ق.م) نسبت به پرستش اهورامزدا و مخالفت با سایر ادیان و مذهب نیز در نتیجه رسمیت یافتن آیین زرتشتی در این دوره باشد.^{۳۵} با وجود آنکه رد پای مزدیسنا و کیش زرتشت در این عصر، از الواح و آثار باقیمانده محسوس است، لیکن آداب و رسوم فراوانی نیز در این دوره رایج بوده که با آموزه‌های دین زرتشتی مغایرت داشته است.^{۳۶} مسئله دیگری که رسمیت یافتن دین زرتشتی را در عصر هخامنشیان با تردید مواجه ساخته، این است که نه در اوستا به شاهنشاهی هخامنشیان اشاره‌ای گشته و نه در کتیبه‌های موجود این دوره نامی از زرتشت برده شده است.^{۳۷} در هر صورت، هخامنشیان هر مذهبی که داشته‌اند، اهورامزدا را به عنوان خدای بزرگ خویش مورد ستایش قرار داده و اطاعت از آن و پادشاه را - که نماینده و برگزیده وی بود - لازم می‌شمردند.^{۳۸}

رابطه نهاد روحانیت با حکومت در این دوره - به خصوص پس از شورش گئوماتای مغ^{۳۹} - دچار چالش می‌شود و مغان که سررشته‌داران آیین و فرهنگ دینی جامعه بودند، نفوذ و اعتبار خود را از دست می‌دهند و از حضور اجتماعی در حیات سیاسی جامعه محروم می‌گردند. البته این مطلب به معنای قطع رابطه میان دو نهاد نیست. نمایندگان و نایبانی از طرف شاه بر امور دستگاه مذهبی مغان نظارت داشتند. معابد و متولیان آنها نیز در تمام امپراتوری هخامنشی نسبت به دولت وظایفی را عهده‌دار بودند.^{۴۰}

اشاعه هلنیسم در حکومت کوتاه مدت مقدونیان

با سقوط امپراتوری هخامنشی به دست اسکندر (۳۳۰ ق.م)، سلسله سلوکیان به مدت هشتاد سال (۳۳۰ - ۲۵۰ ق.م) زمام قدرت را در ایران زمین به دست گرفتند. از آنجایی که این حکومت، ماهیتی غیر ایرانی داشته است، در آثار مورخان ایرانی چندان مورد توجه قرار نگرفته و تاریخ آنها به طور کامل تبیین نگشته است.

در عصر اقتدار سلوکیان، دولتمردانشان بر آن شدند تا سیاست یونانی کردن سرزمینهای دور و نزدیک ایران را دنبال نمایند و با ایجاد شهرهای مهاجرنشین یونانی به نفوذ خویش تداوم بخشند. اهتمام پادشاهان این سلسله بر شکوفایی حیات معنوی خویش از طریق اشاعه هلنیسم بوده است و در این زمینه به موفقیت‌هایی هم دست یافتند.

گزند اسکندر و سلوکیان - که می‌رفت تا میراث فرهنگی ایران را به فراموشی سپارد - بحرانی شگرف در فضای فکری و فرهنگی جامعه پدید آورد و چنان یونانی‌مآبی را در این سرزمین گسترش بخشید که بازتاب آن تا واپسین روزهای حکومت پارتیان استمرار داشت.^{۴۱} البته پیامدی که نفوذ فرهنگ هلنیستی در ایران داشت، به شدت نتایج هلنیسم در سوریه و آسیای صغیر و مصر نمی‌رسید. نفوذ فرهنگ یونانی در این نواحی، تغییر و دگرگونی اساسی را در فرهنگ و تمدن این نواحی به دنبال داشت؛ در حالی که در ایران، یونانیان نتوانستند بر هویت فرهنگی مردمان این سرزمین تأثیر عمیق گذارند و ایرانیان به مرور حتی این تأثیر را از یک جانبه‌گرایی خارج ساخته و تحولی اساسی در فرهنگ و تمدن مهاجمان یونانی ایجاد نمودند.

پارتیان و معتقدات مذهبی آن دوره

دیرزمانی از تشکیل سلسله سلوکیان نگذشته بود که شاخه‌ای دیگر از اقوام آریایی زمام قدرت سیاسی را از دست مقدونیان خارج ساخته و به تدریج سراسر ایران را تحت سیطره سیاسی خویش درآوردند. پارتها از شمال شرقی ایران برخاستند و به رهبری اشک یکم (۲۵۶ - ۲۵۲ ق.م) دولتی را بنیان نهادند که به نام سرسلسله آن، در تاریخ به اشکانیان شهرت یافت.^{۴۲} تاریخ سیاسی و اجتماعی اشکانیان (۲۵۰ ق.م - ۲۲۴ م) هنوز نامشخص و در پرده ابهام باقی مانده است. تاکنون اطلاعات جامع و کاملی از این عصر به دست نیامده و آگاهی‌های موجود، محدود و برگرفته از اخبار مورخان رومی و ارمنی و کاوشهای اخیر باستان‌شناسان می‌باشد. ساسانیان (۲۲۶ - ۶۵۲ م)، که برخلاف پارتیان نسبت به فرهنگ ملی و مذهبی خویش تعصب ویژه‌ای قائل بوده‌اند، چندان تمایل نداشتند تا میراث پرتنوع فرهنگی این سلسله به آیندگان انتقال یابد. آنان پادشاهان پارتی را به دلیل عدم جدیت در حفظ فرهنگ سنتی ایران و پیرایش آن از فرهنگ هلنیسم مورد اتهام قرار داده و با از بین بردن مدارک و آثار موجود، در صدد بی‌اهمیت جلوه دادن تاریخ این دوره برآمدند.^{۴۳} بر همین اساس بسیاری از تاریخ‌نگاران میهن‌دوست نیز با پیوند امپراتوری هخامنشیان به ساسانیان، این سلسله را استمرار حکومت یونانیان معرفی کرده و با گذری شتابناک و سطحی از این «دوران سکوت و فراموشی»^{۴۴} نسبت به ثبت تاریخ این سلسله بی‌مهری ورزیده و خاموشی گزیدند.^{۴۵} بدین طریق یک فصل بلند (حدود پانصد سال) از تاریخ ایران باستان با سکوت و پرده‌پوشی و تحریف مواجه گشته است.

فردوسی نیز تحت تأثیر نوشته‌های برجای مانده از عصر ساسانی، درباره تاریخ پارتیان به چند بیت بی‌سند کرده و در پایان چنین آورده است:

از ایشان به جز نام نشنیده‌ام
نه در نامه خسروان دیده‌ام^{۴۶}

از مباحث قابل تأمل درخصوص پارتیان، گرایش آنها به فرهنگ و تمدن یونانی و بی‌علاقگی آنها به آداب و رسوم سنتی ایرانی بوده که به گونه‌های متفاوت بیان شده است. همان‌گونه که در ابتدای این بخش اشاره گردید، عمده اطلاعات ما نسبت به دوره پارتیان، برگرفته از نوشته‌های مورخان یونانی و ارمنی است. این منابع، پارتها را اقوام بدوی و بیابانگردی معرفی کرده‌اند که نسبت به فرهنگ و تمدن میهن خویش بی‌توجه بوده و به طور کامل تحت تأثیر فرهنگ هلنیسم بوده‌اند. فراموش نکنیم که میان ایرانیان و یونانیان سابقه دشمنی دیرینه‌ای وجود داشت و نمی‌توان مدّعی آنان را عاری از غرض‌ورزی دانست و به قول آنان کاملاً اعتماد کرد. با تمام این احوال هر چند که نسبت به این مسئله، اغراق فراوان شده است و در منابع یونانی تمامی پادشاهان اشکانی دوستدار فرهنگ یونانی خوانده شده‌اند، اما واقعیت این است که گرایش نخستین پادشاهان پارتی به فرهنگ هلنیستی را نمی‌توان کتمان کرد. آنها در نتیجه عدم احاطه کامل بر فرهنگ و تمدن ایرانی، در مواجهه با فرهنگ غنی یونانی - که در آن عصر اشاعه فراوان یافته بود - تاب مقاومت نیاورده و ناخواسته دلبسته فرهنگ و تمدن هلنی گشتند.^{۴۷} دلبستگی برخی از پادشاهان اشکانی را نیز می‌توان در بلند نظری و خصلت آزاداندیشی آنها جست و جو کرد. اشکانیان به هويت ملل دیگر احترام می‌گذاشتند و احتمال می‌رود برای جذب قلوب تبعه یونانی‌شان، خود را متمایل به فرهنگ و تمدن آنها نشان داده و نسبت به آنان راه مدارا و ملاحظت گزیده باشند.^{۴۸}

با تمام این احوال، امروزه خاورشناسان بر این عقیده‌اند که اشکانیان، به آن شدت که در تواریخ بیان شده، مجذوب فرهنگ یونانیان نشدند. آنان هر چند در ابتدا در برخورد با فرهنگ هلنیسم دچار سردرگمی بودند، اما قدر مسلم آن است که با اعتلای فرهنگ و تمدن ایرانی، نسبت به پیرایش فضای عمومی جامعه از هلنیسم اهتمام خاصی مبذول داشتند و تلاش کردند تا حداقل، ظواهر تمدن یونانی را از ایران بزایند. در واقع به قدرت رسیدن اشکانیان را اگر یک انقلاب فرهنگی سریع بر علیه فرهنگ هلنیستی ندانیم، بی‌گمان نقطه پایان گسترش این جریان فکری می‌توان لحاظ نمود.

داشته است و اطلاعات و مدارک موجود در این زمینه بسیار ناچیز است. در نتیجه، دین و مذهب این دوره در غبار ابهام پوشیده مانده است و نمی‌توان به طور قطع در مورد عقاید دینی رایج در این عصر نظر داد. اما آنچه که مشخص است تعدد و تنوع عقاید، زمینه ایجاد وحدت را از میان برده بود و آزادی عقیدتی بر جامعه حاکم بود. التقاط فرهنگی که در این عصر رایج شده بود، در عرصه دین و مذهب نیز ظاهر شد.

نتایج کاوشهای اخیر باستان‌شناسان نشان می‌دهد که پارتیان نیز در ابتدا مانند عمده اقوام باستانی عوامل و عناصر طبیعت از قبیل آفتاب، ماه، ستارگان و... را ستایش می‌کرده‌اند؛ لیکن پس از مهاجرت به ایران به مذاهب ایرانی مانند مزداپرستی، آناهیتاپرستی و همچنین ارباب انواع یونانی تمایل نشان دادند.^{۴۹} جریان مذهبی مهمی که در عصر اشکانیان ظهور و بروز یافت، میتراپرستی بود. این آیین چنان گسترش پیدا کرد که به سرزمین روم نیز رسوخ یافته و در بین رومیان طرفداران بسیار یافت؛ به گونه‌ای که پیش از اعلام مسیحیت به عنوان کیش رسمی دولت، زمینه برای رسمیت یافتن این آیین مهیا گشته بود.^{۵۰} پارتها در احیای دین زرتشتی نیز سهم قابل توجهی داشتند و توجه خاصی نسبت به این مذهب ابراز نمودند.^{۵۱} بررسی منابع چنین می‌نماید که پادشاهان اشکانی آموزش و پرورش «مغی» می‌دیده‌اند و مزداپرست بوده‌اند؛ ولی مزداپرستی آنان متضمن بسیاری صفات آیینهای بومی و بیگانه بوده است و این ناشی از التقاط و ترکیب آیینها بوده که در این عصر رواج داشته است.^{۵۲} گردآوری و تنظیم اسناد آیین زرتشتی در این دوره، نشانه دیگری از توجه آنان به این کیش است. به اشاره منابع زرتشتی^{۵۳} در عصر بلاش اول (۵۱-۷۷ م) با جمع‌آوری اوستا یک تجدید حیات مذهبی در دین زرتشتی پدید آمد و این مذهب تا فراسوی مرزهای ایران اشاعه یافت. همت و تلاش بلاش در گردآوری اوستا آغاز رستاخیز بزرگ دین زرتشتی بود؛ رستاخیزی که بستر رسمیت یافتن این دین را در دوره بعد فراهم آورد و وحدت دینی-سیاسی سراسری را تحقق بخشید.

در مجموع، از اوضاع مذهبی اشکانیان چنین برمی‌آید که پارتیان مذهبی ترکیبی داشته‌اند که به مذهب زرتشتی بسیار نزدیک بوده است.^{۵۴}

در عصر اشکانی، به نوعی شاهد تحقق یافتن نظریه سکولاریسم در جامعه ایران هستیم. چرا که میان دین و حاکمیت سیاسی ارتباط متقابلی نبود و دین در میان توده جامعه محصور گشته بود. با توجه به سیاست تسامح مذهبی پادشاهان پارتی، روحانیون و دستگاه مذهبی جامعه، در ساختار قدرت سیاسی نفوذ نداشته‌اند و می‌توان گفت در حاشیه قرار داشتند و کاملاً

از سیاست به دور بودند. البته این به معنای انزوای مطلق آنان نیست؛ حضور روحانیون در مجلس مهستان و نظارت بر امور مذهبی پادشاهان و اجرای مقررات مذهبی جامعه از جلوه‌های نفوذ اجتماعی و دینی این طبقه در عصر اشکانیان به شمار می‌رود.^{۵۵}

در پایان نکته‌ای را خاطر نشان می‌سازیم و آن اینکه پارتیان با انگیزه تجدید حیات سیاسی، مبنای فعالیت خود را استقلال ملی قرار دادند. از آنجایی که در این دوره سرزمین ایران از هر سو مورد تهاجم دشمنان گوناگون قرار گرفته بود، پارتیان نیز به ناچار تمام هم و غم خویش را در دفاع از مرزها و افزایش توان نظامی کشور صرف نمودند و همین عامل باعث شد در رونق فرهنگی و مذهبی جامعه رخوت و سستی حاصل آید.

تساهل و تسامح مذهبی در عصر هخامنشی و اشکانی

روزگار هخامنشیان و اشکانیان، روزگار تساهل آیینی است. در عصر پادشاهی این دو سلسله - با وجود عظمت و وسعت حکومتشان - نسبت به دین و مذهب، تعصب چندانی وجود نداشت. اعطای آزادی در قلمرو اندیشه و دین، و حسن معامله با پیروان ادیان و مذاهب دیگر، از مشخصه‌های بارز این دوران است که حتی به اعتراف دشمنانشان، در دنیای کهن تا آن روزگار، بی سابقه بوده است.

آزادمنشی و اغماض پادشاهان دو سلسله نسبت به باورها و عقاید مذهبی پیروان سایر ادیان بسیار چشمگیر بود. شاهنشاهان هخامنشی و اشکانی به همین قانع بودند که رعایای ملل مغلوب نسبت به پادشاه مطیع و وفادار باشند و مالیات خود را به کارگزاران حکومتی بپردازند. در واقع پادشاهان در مقابل اعطای آزادی مذهبی به مغلوبین، ایمان استوار به امپراتوری را از آنها خواستار بودند.

تاریخ گواه است که غالب فاتحان و کشورگشایان دنیای کهن، نسبت به خدایان و معتقدات مذهبی دیگر ملل، به دیده بغض و عناد می‌نگریستند و با ویرانی معابد و به غنیمت بردن اموال آنها نهایت بی‌حرمتی را اعمال می‌داشتند؛ لیکن پادشاهان هخامنشی راه و رسم دیگری در پیش گرفته و با سیاستی سنجیده و اندیشیده، با مردمان ممالک مفتوحه برخورد بسیار مناسبی داشتند^{۵۶} و بر تحمیل دین و مذهب خویش هیچ اصراری نداشتند.^{۵۷} نخستین اقدام کورش (۵۳۹-۵۳۰ ق.م.) پس از فتح هر منطقه‌ای، اعلام تعهداتی درباره آزادی مذهبی بود که در میان مردم تبلیغ و ترویج می‌گردید.^{۵۸} او با احترام فراوانی که به معبد مردوک قائل شد محبت و علاقه

بی‌شمار بابلیان را به دست آورد. داریوش نیز در مصر با تعظیم بر خدایان آنها منش مذهبی کورش را استمرار بخشید.

احتمال می‌رود این جزء سیاست دولت هخامنشی بوده که نمی‌خواست به احساسات مذهبی ملل مغلوب لطمه‌ای وارد شود. شاهنشاهان هخامنشی آگاه بودند که بر امپراتوری وسیع پهناوری حکم می‌رانند و می‌بایست، به هر تدبیر، وحدت و آرامش را در این امپراتوری حفظ کنند. در واقع این سیاست مذهبی آنها عاملی برای استحکام فرمانروایی و حفظ سلطه سیاسی خویش بر مناطق مفتوحه محسوب می‌گشت.^{۵۹} برخی نیز بر این عقیده‌اند که عملکرد ملایم امپراتوران هخامنشی نسبت به ملل مغلوب و احتراز آنها از ویرانی و قتل و غارت، در نتیجه نفوذ تعلیمات مذهب زرتشتی و به عبارت صحیح‌تر نفوذ ایدئولوژی اقتصادی این آیین - که بر رونق کشاورزی و حفظ آبادانی تأکید داشت - بوده است.^{۶۰}

اشکانیان در امور مذهبی، حتی از هخامنشیان، تعصب کمتری نشان می‌دادند. پارتیان اقوام صحرا نورد و بیابانگردی بودند و احتمال می‌رود این مسامحه و بردباری آنان در دین و مذهب از روحیه و خصوصیات عشیره‌ای و بیابانگردی آنان نشأت گرفته باشد.^{۶۱}

پادشاهان اشکانی بسیار صبور و انعطاف‌پذیر بودند. آنها رعایای خویش را در سرزمینهای تحت سلطه خود به پذیرش مذاهب و آیینهای خاصی مجبور نمی‌کردند. تساهل مذهبی و آزادی اندیشه در اجرای مناسک دینی در همه جا رعایت می‌شد. هر کس از هر مسلک و ایده‌ای آزادانه طرفداری می‌کرد و یا آرامش خاطر به تبلیغ و ترویج آن می‌پرداخت. دین مسیحیت، از اواخر این عصر، در ممالک شرقی رو به گسترش نهاد و در سایه رفتار ملاطفت‌آمیز دولتمردان اشکانی روز به روز وسعت یافت؛ حتی عده‌ای از مسیحیان که در امپراتوری روم تحت شکنجه و فشار بودند، به ایران پناه آوردند و در سرزمین اشکانیان کلیساهایی برای خود بنا نمودند.^{۶۲} مذهب بودایی نیز در قسمت‌های شرق امپراتوری پیروان بسیار یافت و از طریق ایران به آسیای مرکزی و چین نفوذ کرد. مدارای اشکانیان نسبت به یهودیان چشمگیرتر بود؛ به گونه‌ای که یهودیان، شاهزادگان ایرانی را مدافع حقیقی آیین خویش می‌انگاشتند. آنها پس از صدماتی که از ناحیه رومیان و سلوکیان دیده بودند، نسبت به حسن نظر اشکانیان بسیار خرسند بودند. حمایت امپراتوری اشکانیان از یهودیان نیز در نتیجه تضاد سیاسی با دولت روم بود؛ چراکه یهودیان یک گروه مذهبی مخالف دولت روم به حساب می‌آمدند.

در هر صورت این بی‌قیدی مذهبی و عدم احاطه کامل دولتمردان پارتی بر معتقدات مذهبی

جامعه، به همراه برخی از نارضایتی‌های اجتماعی دیگر، سرانجام خوشی برای این امپراتوری نداشت. رنج‌دگی خاطر توده ملت، به ویژه کاهنان، فضایی مناسب برای قیام اردشیر بابکان (۲۲۶ - ۲۴۱ م) فراهم ساخت که با قیامی ملی - مذهبی بنیان این امپراتوری را برانداخته و بار دیگر پارسیان را بر مسند قدرت نشاناد.

در پایان این بخش به دو نکته اساسی اشاره می‌کنیم:

- در روزگاری که اصل تحمیل مذهب رسمی و بی‌احترامی به معتقدات ملل مغلوب، امری عادی و حتی جزو قوانین حکومتی برخی کشورها (مانند امپراتوری روم) بوده است، این برخورد شاهنشاهان هخامنشی و پارتی، که بی‌گمان نشأت یافته از تعالیم کیش زرتشت و حقیقت‌مزدیسنا بوده، قابل توجه می‌باشد.^{۶۳}

- مدارای مسلم این حکومتها نسبت به اقلیتهای مذهبی - علاوه بر آنکه محیطی امن برای پیروان سایر ادیان و مذاهب فراهم ساخته بود - به فرهنگ و تمدن این دوره رونقی استثنایی و پرتوی عالمگیر بخشیده بود که آثار باقیمانده از آن عصر، مؤید این مطلب است.^{۶۴}

عصر ساسانی، حکومت بر پایه دین

فعال شدن دین در امر سیاست و آمیختگی و پیوستگی دین و حکومت، در عصر ساسانیان جلوه حقیقی به خود گرفت. بر همین اساس، دوران امپراتوری ساسانی، به لحاظ تاریخ مذهبی، مهم‌ترین دوره ایران باستان به شمار می‌آید. در این دوره که حکومت صبغه کاملاً دینی داشت، شاهد رستاخیز فرهنگی عظیمی هستیم که بر دین و آداب و رسوم ملی ایرانی تکیه داشته است.

پسر من! دین و شاهی قرین یکدیگرند؛ و یکی از دیگری بی‌نیاز نیست. دین اساس ملک است، و ملک نگهدار دین است. هر چه را اساس نباشد، معدوم گردد و هر چه نگهدار نباشد، تباهی گیرد.^{۶۵}

قطعه بالا، بخشی از وصیت‌نامه اردشیر بابکان، سرسلسله امپراتوری ساسانی، به فرزندش شاپور (۲۴۱ - ۲۷۱ م) است که به وضوح گسست سیاست مذهبی دولتمردان این سلسله را از دوره‌های پیشین روشن می‌نماید.

اردشیر از خانواده‌ای مذهبی در خطه فارس برخاست. وی خاندان خویش را - که در منطقه استخر فارس از نفوذ معنوی فوق‌العاده‌ای بهره‌مند بودند - به خاندان هخامنشی منسوب می‌دانست. اردشیر با جلب نظر روحانیون متنفذ در پی آن بود که ضمن موضع‌گیری در برابر مخالفین احتمالی، آنان را در نیل به اهدافش با خود همراه سازد. وی با تشکیل سازمان مذهبی

منظمی برای موبدان در ایالات، ارتباط تنگاتنگی میان دستگاه مذهبی و دستگاه حاکمه ایجاد نمود و از همان ابتدا، دین و دولت را قرین هم ساخت. وی که در سایه حمایت روحانیون بر پارتیان چیره گشته بود، پس از تثبیت قدرت سیاسی خویش در اولین اقدام به احیای عقاید مذهبی دیرین به ویژه کیش زرتشتی مبادرت ورزید و مقرر داشت:

از این پس دین و دولت یکی است... باید که بر سراسر کشور آیین مزداگسترده شود و همین یک آیین برقرار باشد.^{۶۶}

به دستور وی کتاب اوستا که در ایام استیلای اسکندر و جانشینانش تمام یا قسمتی از آن از بین رفته بود، بازنویسی شد^{۶۷} و دیانت زرتشتی تا سطح مذهب رسمی ارتقا یافت.^{۶۸} همان طور که اشاره شد از مهم ترین شاخصه هایی که تاریخ سیاسی - مذهبی این دوره را از سایر دوره های عصر باستان متمایز می سازد، پیدایش مذهب رسمی و همناختی و هم آهنگی دین و دولت به خصوص در عصر نخستین پادشاهان این سلسله است. در زمان هخامنشیان این رسمی که: «دین حکومتی باشد» وجود نداشت و با آنکه روحانیون، طبقه ممتازی در اجتماع بودند، اما جنبه رسمی نداشت. در زمان اشکانیان هم وضع بدین گونه بود. اما در عصر ساسانی با رسمیت یافتن دین زرتشتی، وضعیت جدیدی در جامعه شکل گرفت.^{۶۹} سلطنت و وحدت کشور بر مذهب متکی گردید و بین دیانت و سیاست پیوندی عمیق شکل گرفت. عاملی که این پیوند را استواری می بخشید، علاوه بر رسمیت یافتن دین زرتشتی، همبستگی نسبی و اهداف دینی و اجتماعی مشترک میان روحانیون و پادشاهان بود که مطابق آن، دولت، حامی دین شد؛ و دین، پشتیبان دولت.

نه بی تخت شاهی بود دین به پای
نه بی دین بود شهریاری به جای
نه از پادشاهی نیاز است دین
نه بی دین بود شاه را آفرین^{۷۰}

این رابطه مناسب پادشاهان با نهادهای مذهبی و کسب پایگاه مقدس در بین توده مردم کمک شایانی به آنها نمود تا بتوانند مدتی بسیار طولانی در میان آن همه آشوب و ناآرامی تاج و تخت خود را حفظ کنند.

جایگاه روحانیون و اشاعه قدرتشان در عصر ساسانی

روحانیون (کاهنان یا موبدان) در دوره های مختلف تاریخ ایران باستان، دارای شأن و مقامی خاص بودند و همواره یکی از متنفذترین طبقات اجتماعی به حساب می آمدند. پادشاهان که از

نفوذ این طبقه در بین مردم آگاه بودند، برای کسب مشروعیت سیاسی حکومتشان و برقراری رابطه‌ای مناسب با ایشان، بسیار می‌کوشیدند و با جلب نظر آنها یک پوشش امنیتی برای حکومت خویش فراهم می‌آوردند.

شغل روحانیون موروثی^{۷۱} و انتشار دین «و حفظ مذهبی راستی و پرستش خدای یکتا و ادای بعضی مراسم نیک و مفید»^{۷۲} از مهم‌ترین وظایف آنها محسوب می‌شد. موبدان ضمن اقامه تمام امور مذهبی جامعه، برخی از فعالیتهای اجتماعی مانند تعلیم و تربیت، تعبیر خواب، مداوای بیماران و... را نیز انجام می‌دادند و به طور کلی در تمام جوانب زندگی مردم دخالت داشتند. تربیت شاهزادگان^{۷۳} و برگزاری جشنها و اعیاد مذهبی نیز از دیگر موارد فعالیت روحانیون بود که جلوه‌ای سیاسی به این طبقه می‌بخشید.^{۷۴}

شکل‌گیری سلسله ساسانی، آغاز دور تازه‌ای از نشو و نمای دستگاه مذهبی روحانیون محسوب می‌شود. تا ظهور حکومت ساسانی، روحانیون در امور مملکتی قدرت و نفوذ گسترده و غیر قابل مهار نداشتند؛ ولی با روی کار آمدن سلسله مذکور، روحانیون به دستگاه سازمان یافته‌ای مبدل گشتند و دیری نپایید که به تدریج علاوه بر امور دینی، در امور اجتماعی و سیاسی نیز نفوذ فوق‌العاده‌ای یافتند.

خوشبختانه درباره اوضاع و وظایف روحانیون عصر ساسانی اطلاعات تقریباً کاملی موجود است. به اشاره منابع، تعداد بی‌شماری از روحانیون در کلیه امور مردم دخالت داشتند و اوضاع روزمره آنان را کنترل می‌کردند. این مسئله، به طور کامل آمیزش زندگی سیاسی مردم با دین را بیان داشته و نقش آموزه‌های دینی را در زندگی اجتماعی و سیاسی جامعه عصر ساسانی مشخص می‌سازد.^{۷۵}

تردیدی نیست که اردشیر ساسانی با اتکا به قدرت موبدان زرتشتی توانست طومار حکومت پارتیان را در هم پیچد و در این راه تنسر^{۷۶} - روحانی مشاور وی که از سرشناس‌ترین موبدان عصر ساسانی می‌باشد - کمک فراوانی به او نمود.^{۷۷} بدین گونه روحانیون از همان قدم اول در عرصه قدرت با دولتمردان ساسانی همگام شدند.

نفوذ و جایگاه روحانیون به تدریج ترقی یافت. به گونه‌ای که حضورشان را در حل و فصل مسایل اجتماعی و سیاسی اجتناب‌ناپذیر نمود. تنظیم روابط اجتماعی و مباحث مربوط به حکومت بخش قابل توجهی از وظایف دستگاه مغان را تشکیل می‌داد. روحانیون در رهبری سیاسی کشور حضور مؤثر داشتند. شخص شاهنشاه، خود، موبد موبدان بود که عالی‌ترین مرجع

آیینی کشور به شمار می‌رفت. مقامات عالی دربار، عمدتاً از میان روحانیون عالی‌رتبه برگزیده می‌شدند. انتخاب «ولی عهد» با روحانیون بود و آنها در انتصاب مقامات سیاسی کشوری و لشکری و عزل آنها نقش مستقیم داشتند.

بسط قدرت روحانیون به حدی بود که دولتی مستقل در داخل امپراتوری ساسانی به شمار می‌رفتند و پادشاهان مجبور بودند در بسیاری موارد نظرات آنان را جویا شده و نسبت به آنها مطاع باشند. روحانیون گهگاه با همدستی نجبا و اشراف، جبهه‌ای در مقابل شاه تشکیل می‌دادند و قدرت وی را به چالش می‌کشیدند.

قدرت لجام گسیخته این طبقه به مرور شهریاران ساسانی را به ستوه آورد و آنان را به فکر کاستن از قدرت روحانیون و تضعیف جایگاه این طبقه انداخت. برخی از آنها مانند یزدگرد اول (۳۹۹-۴۲۰ م) در این زمینه شدت عمل فراوانی به خرج داده و موفقیت‌هایی نیز کسب نمودند.^{۷۸} تنش میان دستگاه حاکمه و روحانیون در عصر پادشاهی قباد (۴۸۷-۴۹۸ م) به اوج خود رسید که سرانجام آن، براندازی و تبعید پادشاه بود. در هر صورت روحانیون تا واپسین روزهای امپراتوری ساسانیان قدرت و نفوذ خویش را حفظ نمودند و تنها دین اسلام بود که توانست این سد قدرت آنها را در هم شکند.

روحانیون به خوبی آگاه بودند که اساس بقای ملیت و استقلال مذهبی کشور، دین زرتشتی است و لذا بر اشاعه این مذهب، تعصب ویژه‌ای داشتند و همگان را به پیروی از این دین فرا می‌خواندند. آنان از تمامی امکانات دولتی برای پیشبرد اهداف دینی خود بهره برده و در این راه از هیچ اقدامی حتی قلع و قمع مخالفان فروگذار نمی‌کردند.^{۷۹} سنگ‌نبشته‌هایی که از کرتیر،^{۸۰} موبد بزرگ این عصر، بر جای مانده است، تلاش طبقه موبدان را برای تبلیغ و ترویج آیین زرتشتی و سرکوب آیینهای دیگر کاملاً نمایان می‌سازد.^{۸۱}

البته این خود جای بحث دارد که روحانیون تا چه حد به این هدف خود - یعنی فراگیر ساختن کیش زرتشتی - دست یافتند. به ظاهر، اقبال عمومی جامعه در برابر تلاش فراوان روحانیون چندان رضایت‌بخش به نظر نمی‌رسد. گرایش مردم به آیینهای نوظهور و سایر اقلیتهای دینی، که در این دوره با وجود فشار و سختگیری رواج یافتند، گواهی آشکار بر نافرجام ماندن این استراتژی دستگاه موبدان می‌باشد.

روحانیون به مرور دین زرتشتی را به عنوان دستاویزی برای رسیدن به مقاصد سیاسی و اجتماعی خویش قرار داده و این مذهب را از سادگی و بی‌آلایشی نخستین خود خارج ساختند.

تفرق و تشّت دست‌گاه مذهبی و تعصبات نابجای آنها موجبات آزار و اذیت طبقات پایین اجتماع و رنج‌دگی خاطر آنها را در پی داشت. در نهایت نهادهای مذهبی، که در مراحل نخست فرمانروایی ساسانیان عامل وحدت‌بخش امپراتوری به شمار می‌رفتند، در دراز مدت به یکی از مهم‌ترین عوامل سقوط و اضمحلال امپراتوری ساسانی مبدّل گردیدند.

جامعه زرتشتی و اقلیتهای مذهبی

چنین گمان می‌رفت که با رسمیت یافتن آیین زرتشتی و اقتدار دست‌گاه مذهبی روحانیون، در این عصر تحولات مذهبی گسترده‌ای صورت نپذیرد؛ ولی واقعیت آن است که در این دوره یک تضاد و اصطکاک مذهبی را در سطح گسترده شاهد هستیم. در این دوره، حداقل نسبت به دوره‌های پیشین، مماشات و مدارا نسبت به پیروان دیگر مذاهب کاهش چشمگیری یافت. فضا برای حضور آشکار و آزاد اندیشانه آیین‌های بیگانه مناسب نبود. در واقع، گزینش دین زرتشتی به عنوان مذهب رسمی جامعه و کوشش دولت ساسانی و حمایت همه جانبه و تعصب‌انگیز از این امر، زبان بزرگی به اقلیتهای مذهبی زد و چراغ آزاداندیشی را خاموش کرد. مبنای وحدت ملی کشور در این دوره دین و مذهب بود و لذا آزادی مذهبی معنایی نداشت. پادشاهان براساس تعصب مذهبی، نظارتی همه جانبه بر افکار و ایده‌های مذهبی داشتند و ضمن انحصارطلبی و تأکید بر کیش رسمی کشور، برای مردم تحت فرمان خویش، حق داشتن عقاید مخالف را قائل نبودند.^{۸۲} تفتیش عقاید، امری معمولی بوده و پیروان مذاهب دیگر پیوسته مورد پیگرد قرار می‌گرفتند.^{۸۳}

روحانیون نیز که فضای باز مذهبی و اعمال سیاست تساهل و تسامح دینی، چندان به سودشان نبود، همواره در جهت برافکندن عقاید مخالف و مقابله با افکار و مذاهب دیگر با پادشاهان همراه شده و حتی در این راه شدت عمل بیشتری به خرج می‌دادند. فشار و جبر روحانیون نسبت به اقلیتهای دینی، که جمعیت فراوانی را شامل می‌گشتند، آنها را به تدریج از حکومت دل‌آزرده نمود و به نیرویی مخالف امپراتوری مبدل ساخت؛ به گونه‌ای که آنها همواره نسبت به شورشهای داخلی و خارجی امیدوار بوده و به نوعی با آنها همراه می‌شدند.

لازم به ذکر است که با وجود تمام این سختگیرها، باز مدارایی که در عهد برخی پادشاهان نسبت به افکار و منشهای مذهبی دیگر ابراز می‌شد، در مقابل روش و برخورد بی‌رحمانه و تعصب‌آمیز همسایگان این سرزمین (به خصوص امپراتوری روم) با مخالفان، قابل توجه است.

در عصر ساسانیان، علاوه بر فعالیت دیگر اقلیتها شاهد دو آیین نوظهور (مانویت و مزدکی) هستیم. این مسلکها در واقع قیام و جنبشی اجتماعی تحت لوای دین علیه شریعت زرتشت و خفقان سیاسی و اجتماعی جامعه بودند که با استقبال توده مردم مواجه شد. از آنجایی که جامعه عصر ساسانی جامعه‌ای مذهبی بود، مردم اعتراضشان به محرومیت و تبعیض اجتماعی را با حمایت از جنبشهای مذهبی و عصیانهای اجتماعی نشان می‌دادند. تاریخ‌گویای این مطلب است که پیش از آنکه جنبشهای مذهبی و اجتماعی شکوفا گردند، زمینه مناسبی برای تحقق آنها فراهم می‌شود. در نتیجه دلیل پیدایش مسلکهای متعدد در این دوره و گرایش طیف وسیعی از توده ملت به مدعیان مذاهب جدید را بایستی در نارضایتی همگانی جامعه و عوامل آن جویا شد که بی‌گمان در تضاد طبقاتی و ستمهای طبقه اشراف و موبدان ریشه داشت. روی آوردن پادشاهان به این مذاهب و تأیید مقطعی آنها نیز برای رهایی از سلطه و نوع طبقه روحانیون بوده است.

ظهور و بروز این عقاید و باورهای مذهبی در رشد و نمو مذاهب و عقاید دیگر ملل تأثیر بسزا داشته است. برخی از این افکار و اندیشه‌ها تا نواحی دوردست اروپا و شرق چین نیز گسترش یافتند. آموزه‌های آیین مزدک، که بیشتر جنبه اجتماعی داشت، هر چند مانند انقلابی وسیع سراسر حکومت ایران را دچار هرج و مرج و آشوب نمود، ولی تأثیر خارجی نداشت.^{۸۴} ولی دین مانی، که از ادیان و مذاهب گوناگون اقتباس گردیده بود، به دینی فرامرزی تبدیل شد و در زندگانی غالب ملل شرق و غرب تأثیرات عمیق نهاد. این دین به حدی در روم گسترش یافت که به بزرگترین رقیب دین مسیحیت در این امپراتوری مبدل گشت.

هر چند این جنبشهای مذهبی و بدعتها و الحادها، بنیان سیاسی و اجتماعی جامعه را مورد تهدید قرار می‌دادند، اما در عین حال عاملی برای انسجام روحانیون محسوب می‌گشتند که هر از چندگاهی نسبت به تقویت مبانی دین زرتشتی اهتمام بیشتری ورزیدند.

رویگردانی ایرانیان از دین زرتشتی و عوامل آن

با ورود دین اسلام به سرزمین ایران، کیش زرتشتی که به فرمانروایی ساسانی متکی بود، با یک تکان فرو ریخت و به یکی از دینهای خاموش دنیا مبدل گشت.^{۸۵} این حادثه هر چند بسیار سریع اتفاق افتاد، لیکن زیربنای آن در دراز مدت ایجاد شده بود.

انحطاط آیین زرتشتی را بایستی یکی از مهمترین عوامل گرایش ایرانیان به دین مبین اسلام دانست. روحانیون زرتشتی با دگرگونیهای فراوان چنان این مذهب را دچار دشواری و پیچیدگی

ساخته بودند که غالب مردم از اجرای مراسم دینی عاجز گشته بودند. خودکامگی، سودجویی و جاه‌پرستی موبدان زرتشتی و اتکای آنان به ظواهر و تشریفات، این دین را به مرحله انحراف کامل رسانیده بود. سختگیرها، تهدیدها و تحمیل‌های مالی سنگینی که موبدان به عناوین گوناگون از مردم می‌ستاندند، توده مردم را از آنها رنجور و ناراضی ساخته و نسبت به دیانت زرتشتی بدبین ساخته بود.

جامعه عصر ساسانی، جامعه‌ای کاستی بود که گذر از قشری به قشر دیگر غیر ممکن بود. این تقسیم‌بندی مقدس مورد تأیید دستگاه مذهبی جامعه بود و همین عامل مخالفت با آن را بی‌نتیجه می‌ساخت.

فعالیت وسیع پیروان سایر ادیان نیز در انحطاط مذهبی جامعه بی‌تأثیر نبود.^{۸۶} تردیدهای حاصل از تعلیمات مانوی و مزدک و آشنایی با تعلیمات بودا و مسیحیت ایمان بسیاری از ایرانیان را نسبت به دین زرتشتی متزلزل ساخته بود.

در چنین فضایی که روح خسته و فرسوده ایرانی در تنگنای مرگباری قرار گرفته بود و راه فرار و پناه می‌جست، با دینی جامع و کامل مواجه گشت که ندای مساوات، عدالت و برابری سر می‌داد و پناه مناسبی برای این روح سرگردان و روان معنویت‌گرای ایرانی بود.

نتیجه

سرزمین پهناور ایران به لحاظ موقعیت خاص جغرافیایی و قابلیت‌های گسترده فرهنگی، همواره محل تلاقی فرهنگها و تمدنهای بزرگ و در نتیجه شیوع افکار و عقاید گوناگون بوده است. از این رو در ایران باستان شاهد تنوع جریانها، افکار و اعتقادات مذهبی متعددی هستیم که این سرزمین را میدان نفوذ و فعالیت خویش قرار داده بودند.

دستگاه مذهبی مغان با ایجاد یک سری تشکیلات خاص و نظم و نسق بخشیدن به شعائر و مناسک دینی و نظارت بر امور دینی جامعه، نفوذ و اعتبار فوق‌العاده‌ای کسب کرده و از موقعیت اجتماعی و سیاسی قابل توجهی در جامعه برخوردار بوده است. پادشاهان هم حکومت خویش را بر بنیادهای مذهبی و دینی استوار ساخته و از ارزشهای دینی برای توجیه ساختار سیاسی و مشروعیت بخشیدن به حاکمیت خویش استفاده می‌کردند. از این رو، نقش دین در ساختار اجتماعی و اصول مبانی سیاسی جامعه کاملاً مشخص است.

با دقت در اوضاع مذهبی ایران پیش از اسلام، همراه بودن دین با قدرت سیاسی و عدم

انفکاک این دو - به خصوص در عصر ساسانیان - کاملاً مشهود و واضح می‌گردد. آنچه مشخص است، میان حیات سیاسی و معتقدات دینی جامعه ایران باستان، ارتباط متقابلی بوده و نهادهای دینی و سیاسی از یکدیگر تأثیر می‌پذیرفتند؛ به گونه‌ای که از ابتدای تکوین حکومت در این سرزمین، روح مذهبی در دولتهای حاکم متبلور بوده است. تقارن یا سازش و ارتباط میان دستگاه مذهبی جامعه و دولتمردان سیاسی نیز در هر دوره‌ای با توجه به اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن عصر و همچنین سیاست مذهبی پادشاهان هر سلسله متغیر بوده است.

پی‌نوشتها:

۱. منظور از ایران باستان، تاریخ این سرزمین از عهد حکومت مادها تا پایان امپراتوری ساسانیان و ورود اسلام به این سرزمین است.
۲. ر. ک: عبدا... حاجی صادقی، «عینیت دین و سیاست در مکتب پیامبر اعظم (ص)»، «رهیافت‌هایی از مکتب پیامبر اعظم (ص)»، (قم: پژوهشکده تحقیقات اسلامی، ۱۳۸۵)؛ آیت مظفری، «مناسبات دولت و کلیسا در سنت غربی».
۳. گنو ویدن گرن، دینهای ایران، ترجمه منوچهر فرهنگ، (تهران: آگاهان ایده، ۱۳۷۷) ص ۴۶.
۴. عباس قدیانی، تاریخ ادیان و مذاهب در ایران، (تهران: انیس، ۱۳۷۴) ص ۶۴.
۵. سید تقی نصر، دوره مفصل ابدیت ایران از دیده خاورشناسان، ج ۱، (تهران: انتشارات گل وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۱) ص ۷۹.
۶. منظور از باختر، نواحی غربی و شمال غربی ایران زمین بود که مناطقی مانند آذربایجان، کردستان و کرمانشاه را دربرمی‌گرفت.
۷. جان ناس، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی‌اصغر حکمت، (تهران: پیروز، ۱۳۵۴) ص ۳۰۰؛ امیل بنونیست، دین ایرانی، ترجمه بهمن سرکاراتی، (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴) ص ۲۳.
۸. رقیه بهزادی، آریاها و نآریاها در چشم‌انداز کهن تاریخ ایران، (تهران: ظهوری، ۱۳۸۲) ص ۵۷.
۹. محمد معین، آیین آریاییان پیش از ظهور زرتشت، ص ۱۶۴.
۱۰. عزیز الله بیات، کلیات تاریخ و تمدن ایران پیش از اسلام، چاپ سوم، (تهران: مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۶۸) ص ۱۵۸.
۱۱. سید تقی نصر، همان، ص ۳۳.
۱۲. هرودوت، تواریخ، ترجمه وحید مازندرانی، (بی‌جا: چاپخانه وزارت فرهنگ و هنر، بی‌تا) ص ۷۴.
۱۳. ذبیح‌الله صفا، شاهنشاهی ایران و مقام معنوی آن، چاپ دوم، (تهران: شورای عالی فرهنگ و هنر، ۱۳۵۴) ص ۱۱.
۱۴. عبدالرحمن عالم، بنیادهای علم سیاست، (تهران: نشر نی، ۱۳۷۳) ص ۱۶۴.
۱۵. ذبیح‌الله صفا، آیین شاهنشاهی ایران، (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۴) ص ۱۰۷.
۱۶. دین شاه ایرانی (سلیستتر)، اخلاق ایران باستان، چاپ سوم، (تهران: انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی، ۱۳۳۴) ص ۳۶.
۱۷. ایرج میرزا، رابطه دین و سیاست، (تهران: نشر نی، ۱۳۸۰)، ص ۶۷ و ۶۸.
۱۸. ر. ک: جلیل دوستخواه، اوستا، کهن‌ترین سروده‌های ایرانیان، ج ۱، چاپ دوم (تهران: مروارید، ۱۳۷۲) ص ۱۲۲-۱۲۵.
۱۹. دین شاه ایرانی، همان، ص ۳۶.
۲۰. سنگ‌نبشته‌ها و کتیبه‌های برجای مانده از عصر هخامنشی کاملاً این مطلب را تأیید می‌نماید.

۲۱. عبدالرحمن عالم، همان، ص ۱۰۵.
۲۲. راجع به مغان و آیین آنها ر. ک: هایدی معیری، مغان در تاریخ باستان، (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۱).
۲۳. گنو ویدن گرن، همان، ص ۱۶۳.
۲۴. م. ا. دیاکونوف، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، (تهران: پیام، ۱۳۵۱) ص ۳۴۳.
۲۵. هانری ماسه و رنه گروسه، تاریخ تمدن ایران، ترجمه جواد محیی، (تهران: نشر گوتمبرگ، ۱۳۳۶) ص ۹۲.
۲۶. هرودوت، همان.
۲۷. در عصر داریوش، امپراتوری ایران چنان وسعت یافت که به چهار گوشه جهان آن روز امتداد یافته و بیش از چهارده مملکت زیر سلطه وی بود.
۲۸. ریچارد. ن. فرای، میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، چاپ چهارم، (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳) ص ۱۸۹.
۲۹. لویی واندنبرگ، باستان‌شناسی ایران باستان، ترجمه عیسی بهنام، چاپ دوم (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۸) ص ۲۵.
۳۰. در این زمینه ر. ک: محمد معین، «جنبه دینی کتیبه‌های هخامنشی»، مجموعه مقالات محمد معین.
۳۱. ا. ت. اوستند، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه محمد مقدم، (تهران: سازمان چاپ و پخش کتاب ابن سینا، ۱۳۴۰) ص ۱۷۲.
۳۲. اعتبار و شکوه جشن مهرگان در نزد هخامنشیان در اثر رواج این آیین بوده است. در این زمینه ر. ک: پور داوود، یشت‌ها، به کوشش بهرام فره‌وشی، چاپ سوم، (تهران: دانشگاه تهران، ۲۵۳۶)
۳۳. گنو ویدن گرن، همان، ص ۱۷۸.
۳۴. ریچارد نلسون فرای، تاریخ باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰) ص ۱۹۷.
۳۵. مرتضی احتشام، ایران در زمان هخامنشیان، (تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۲۵۳۵) ص ۲۱۰.
۳۶. آشکارترین مورد در این زمینه دفن مردگان در این عصر است؛ چراکه زرتشتیان مردگان خود را در فضایی باز و آزاد می‌گذاشتند ولی هخامنشیان مردگان خود را دفن می‌کردند. ر. ک: عزیزالله بیات، همان، ص ۸۳؛ گنو ویدن گرن، همان، ص ۱۹۱.
۳۷. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه ر. ک: گنو ویدن گرن، همان، ص ۲۰۳-۲۱۴.
۳۸. کلمان هوار، ایران و تمدن ایرانی، ترجمه حسن انوشه، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳) ص ۷۷.
۳۹. گنومات، مغانی بود که با شنیدن خبر مرگ کمبوجیه (دومین پادشاه هخامنشی) در مصر، داعیه سلطنت نمود؛ ولی داریوش شورش وی را سرکوب کرد و تمامی مغان را نیز قتل عام کرد. ایرانیان عصر هخامنشی برای جاویدان ماندن این رویداد از آن پس همه ساله جشنی به نام مغ کشی برگزار می‌کردند. ر. ک: هرودوت، همان، ص ۲۱۷.
۴۰. م. آ. داندماایف، ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی، ترجمه روحی ارباب، (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲) ص ۵۳. البته این مطلب با نوشته‌های هرودوت که ایرانیان را فاقد معبد و پرستشگاه دانسته، مغایرت دارد. ر. ک: هرودوت، همان، ص ۷۴.
۴۱. جمعی از نویسندگان، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی ساسانیان، ج ۳، ترجمه حسن انوشه، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸) ص ۱۹.
۴۲. ابوسعید عبدالحی گردیزی، تاریخ گردیزی، (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳) ص ۶۰.
۴۳. مالکوم کالج، اشکانیان (پارتیان)، ترجمه مسعود رجب‌نیا، چاپ دوم (تهران: هیرمند، ۱۳۸۳) ص ۱۵۶؛ همچنین ر. ک: نلسون دوبواز، تاریخ سیاسی پارت، ترجمه علی‌اصغر حکمت، (تهران: کتابخانه ابن سینا، ۱۳۴۲).

۴۴. عبدالرفیع حقیقت (رفیع)، تاریخ نضتهای فکری ایرانیان، چاپ دوم، (تهران: شرکت مؤلفان و ترجمان ایرانی، ۲۵۳۶) ص ۶.
۴۵. سید تقی نصر، همان، ص ۶۸.
۴۶. ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، ج ۵، تصحیح ژول مول، (تهران: سخن، ۱۳۶۹) ص ۱۴۹۲.
۴۷. م. موله، ایران باستان، ترجمه زاله آموزگار، (تهران: دانشگاه تهران، ۲۵۳۶) ص ۱۵.
۴۸. عزیزالله بیات، همان، ص ۱۳۳.
۴۹. میخائیل میخائیلویویچ دیاکونوف، تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی ارباب، چاپ سوم، (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲) ص ۲۶۵.
۵۰. م. م. دیاکونوف، اشکانیان، ترجمه کریم کشاورز، (تهران: پیام، ۲۵۳۷) ص ۲۳۹.
۵۱. ریچارد. ن. فرای، میراث باستانی ایران، ص ۲۳۰.
۵۲. گنو ویدن گرن، همان، ص ۳۳۴.
۵۳. محمدجواد مشکور، گفتاری دربارهٔ دینکده، (بی جا، بی نا، ۱۳۲۵) ص ۶۲.
۵۴. عزیزالله بیات، همان، ۱۳۴.
۵۵. میترا مهرآبادی، خاندانهای حکومتگر ایران باستان، (تهران: فتحی، ۱۳۷۲) ص ۸۴.
۵۶. ر. ک. ویل دورانت، تاریخ تمدن (مشرق زمین، گاهواره تمدن)، ج ۱، ترجمه احمد آرام، ع. پاشایی و امیرحسین آریابویر، (تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۵) ص ۴۰۸.
۵۷. البته این سیاست مذهبی در رابطه با تمامی پادشاهان هخامنشی مصداق ندارد. چنانکه خشایارشا برخلاف دولتمردان پیشین، تحت تأثیر تحریکات مغان و روحانیون زرتشتی از روش اسلاش منحرف گردید و با اِعمال فشار بر پیروان سایر مذاهب، موجبات آزار و اذیت آنان را فراهم ساخت. وی تنها پرستش اهورامزدا را مجاز شمرده و ستاینندگان سایر خدایان را تهدید به مرگ نموده بود. البته بعید نیست که این برخورد خشایارشا در نتیجه اقدامات تجزیه طلبانه برخی پیروان سایر مذاهب بوده که وی را وادار به تنبیه و انتقامجویی از آنان نموده است. ر. ک. مرتضی احتشام، پیشین، ص ۱۱۲ و او مستند، پیشین، ص ۳۱۴.
۵۸. در این زمینه ر. ک. رضا مرادی غیاث آبادی، منشور کورش هخامنشی، چاپ چهارم، (تهران: پژوهشهای ایرانی، ۱۳۸۳).
۵۹. مرتضی احتشام، همان، ص ۲۱۹.
۶۰. سبکتکین سالور، بنیاد شاهنشاهی ایران، (تهران: شرکت نسبی حاج محمدحسین اقبال و شرکا، ۱۳۴۰) ص ۶۶.
۶۱. در تاریخ ایران بعد از اسلام هم مشاهده می کنیم که در هیچ دوره ای به مانند عصر سلسله مغولان، که اقوامی کاملاً بیابانگرد و بدوی بودند، تسامح و تساهل مذهبی در این سرزمین شکل نگرفت.
۶۲. محمدعلی منوچهری، مذهب و سیاست در جهان، (بی جا: هاد، ۱۳۷۱) ص ۴۷۱.
۶۳. دین شاه ایرانی، همان، ص ۳۷.
۶۴. دیوید استروناخ، پاسارگاد، ترجمه حمید خطیب شهیدی، (تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه)، ۱۳۷۹) ص ۹.
۶۵. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶) ص ۲۴۳.
۶۶. ر. ک. کارنامهٔ اردشیر بابکان، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۲) ص ۱۲۸.
۶۷. محمدجواد مشکور، همان، ص ۶۱.
۶۸. لازم به ذکر است هرچند دین زرتشتی بسیار دیر جنبه رسمی یافت و سازمان و تشکیلات قدرتمندی پیدا کرد؛ لیکن این بدان معنا نیست که پذیرش عمومی این آیین، از عصر ساسانی آغاز شده باشد. کیش زرتشت از همان

- بدو شکل‌گیری، پیروان بسیاری بین ایرانیان پیدا کرد؛ ولی در نتیجه سیاست مذهبی دولتمردان پیشین رسمیت نیافت؛ درست مانند مذهب تشیع که مدت‌های مدید بسیاری از ایرانیان متمایل به این مذهب بودند، ولی چندین قرن گذشت تا اینکه در عصر صفوی به دین رسمی ایران تبدیل شد.
۶۹. سید محمدحسین بهشتی، محیط پیدایش اسلام، چاپ دوم، (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸) ص ۷۷.
۷۰. ابوالقاسم فردوسی، همان، ص ۱۵۴۶.
۷۱. محمود افتخارزاده، اسلام و ایران: مذهب و ملیت ایرانی، (تهران: رسالت قلم، ۱۳۷۷) ص ۴۵.
۷۲. دین شاه ایرانی، همان، ص ۶۴.
۷۳. شاهزادگان در دوران طفولیت تحت نظر روحانیون قرار می‌گرفتند تا مورد وعظ و اندرز قرار گیرند و در تهذیب اخلاقشان بکوشند. ر.ک: پیشین، ص ۵۰.
۷۴. عیسی صدیق، تاریخ فرهنگ ایران، چاپ چهارم، (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۷) ص ۶۵.
۷۵. بهشتی، همان، ص ۸۳.
۷۶. «تنسر» نقش عظیمی در پیوند دین و دولت در عصر ساسانی داشت و این موضوع در گفتار وی نیز مشخص است: «عجب مدار از حرص و رغبت من به صلاح دنیا برای استقامت قواعد احکام دین، چه دین و ملک هر دو به یک شکم زانند و سیده، هرگز از یکدیگر جدا نشدند و صلاح و فساد و صحت و سقم هر دو یک مزاج دارد.» ر.ک: نامه تنسر به گنشب، به تصحیح مجتبی مینوی، (تهران: خوارزمی، ۱۳۵۴) ص ۵۳.
۷۷. ولادیمیر گریگوریچ لوکونین، تمدن ایران ساسانی، ترجمه عنایت‌الله رضا، (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰) ص ۱۳۳.
۷۸. البته موفقیت یزدگرد در کاهش قدرت موبدان مقطعی و ناپایدار بود. روحانیون به سرعت اقتدار خویش را بازیافتند و او را «بزه‌کار» لقب نهادند.
۷۹. آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، چاپ هشتم (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳) ص ۳۱۳.
۸۰. کرتیر، در دوران شاپور اول، هرمزد اول، بهرام اول و بهرام دوم موبد موبدان بود. برخی معتقدند دین زرتشتی به یاری وی، دین دولت شده است و لذا از او با عنوان بنیانگذار جامعه دینی ساسانی نیز نام برده‌اند. ر.ک: گنوویدن گرن، همان، ص ۳۶۳.
۸۱. تورج دریایی، شاهنشاهی ساسانی، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، (تهران: ققنوس، ۱۳۸۳) ص ۷۱.
۸۲. البته سیاست مذهبی تمامی پادشاهان ساسانی با زور و تحمیل توأم نبوده است. برخی از آنها با در پیش گرفتن شیوه ملایمانه فضایی مناسب برای فعالیت دیگر مذاهب فراهم ساخته بودند.
۸۳. این سختگیریها و فشارها گویا چندان نتیجه‌بخش نبوده است؛ به گونه‌ای که، دین مسیحیت با وجود مخالفت فراوان حکومت ساسانی رفته رفته چنان در این سرزمین گسترش یافت که بی‌گمان اگر اسلام وارد ایران نشده بود، ممکن بود ایران، کشوری مسیحی شود. ر.ک: کریستن سن، همان، ص ۴۶۶؛ مرتضی مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران، چاپ دهم، (تهران: صدرا، ۱۳۵۹) ص ۲۰۳.
۸۴. گنوویدن گرن، همان، ص ۴۲۴.
۸۵. هنریک ساموئل نیبرگ، دینهای ایران باستان، ترجمه سیف‌الدین نجم‌الدین غیبات‌آبادی، (تهران: مرکز ایرانی مطالعه فرهنگها، ۱۳۵۹) ص ۴۲۹.
۸۶. نظام‌الدین مجیر شبیبانی، تاریخ تمدن، (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۳) ص ۱۵۸.